

خشم مقدس یا چالش دین‌داری و خشونت

مروری بر «کشتزارهای خون: دین و تاریخ خشونت»
اثر کارن آرمسترانگ

سپیده نصرتی

بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

کارن آرمسترانگ (ز. ۱۹۴۴) پژوهشگر و نویسنده مشهور بریتانیایی با اصالت ایرلندی است. او در جوانی ابتدا به صومعه پیوست اما پس از مدتی از کاتولیکی محافظه‌کار به مسیحی مؤمن لیبرالی با گرایش عرفانی تغییر مسلک داد. او پس از فارغ‌التحصیلی از آکسفورد، به‌عنوان معلم، نویسنده مستقل و مجری برنامه‌های مستند تلویزیونی به کار خود ادامه داد و به نوشتن و انتشار آثاری در زمینه بررسی مقایسه‌ای و تاریخ ادیان، به‌ویژه در سنت ابراهیمی، پرداخت. او در آثار خود برای معرفی مؤلفه‌های اخلاقی مشترک ادیان و دستیابی به زندگی صلح‌آمیز در جهان می‌کوشد، هرچند منتقدانش او را به خوش‌بینی، کلی‌نگری و داشتن رویکرد اعتدالی در برابر بنیادگرایی اسلامی متهم کرده‌اند. برخی از آثار او به فارسی نیز ترجمه و چاپ شده‌اند، از جمله: «تاریخ خداباوری: ۴۰۰۰ سال جست‌وجوی یهودیت، مسیحیت و اسلام» (۱۳۸۵)؛ «بنیادگرایی: پیکار در راه خدا در یهودیت، مسیحیت و اسلام» (۱۳۹۶)؛ و «محمد، پیامبری برای زمانه ما» (۱۳۹۶). در «کشتزارهای خون: دین و تاریخ خشونت» (۲۰۱۴)، آرمسترانگ با بررسی رابطه میان دین و خشونت در تاریخ بشر، از حدود ۱۶۰۰ پیش از میلاد تاکنون، توضیح می‌دهد که خشونت مسئله‌ای چندجانبه و محصول عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. او با رویکردی همدلانه و مقایسه‌ای، انگیزه خشونت را در هر یک از ادیان جهان بررسی می‌کند تا نشان دهد ادیان چگونه به‌رغم برخی جنبه‌های خشونت‌آمیز، آموزه‌ها و جنبش‌های اخلاقی را توسعه دادند تا با خشونت و ستمگری مقابله، و شفقت و برابری و عدالت را ترویج کنند.



آرمسترانگ در دیباچه این اثر نخست می‌کوشد تعریفی کلی از دین ارائه دهد تا بتواند معنا و جایگاه آن را در حیات بشر تا حدی روشن سازد. سپس با توضیحی درباره سه مرحله تطور مغز انسان، تحول رفتاری او را توضیح می‌دهد. او می‌نویسد هر کدام از ما نه یک مغز بلکه سه مغز داریم که در کنار هم فعالیت می‌کنند: یک «مغز کهن» که آن را از خزندگان ۵۰۰ میلیون سال پیش ارث برده‌ایم و تنها با هدف بقای خود، بدون هیچ انگیزه نوع‌دوستانه کار می‌کند. با ظهور پستانداران مکانیسم مغز تکامل یافت و برای اولین بار، موجودات ذی‌شعور این توانایی را یافتند که به موجوداتی غیر از خودشان اهمیت بدهند و از آنها مراقبت کنند؛ پس از آن در طول عصر پارینه‌سنگی، انسان‌ها صاحب یک «مغز جدید»/نئوکورتکس شدند که منشأ قدرت استدلال و خودآگاهی است و ما را قادر می‌سازد از احساسات غریزی و بدوی فاصله بگیریم. به این ترتیب، انسان‌ها تقریباً به شکل امروزی‌شان درآمدند و در معرض تکانه‌های متضاد سه مغز متمایزشان قرار گرفتند.

پیش از ابداع کشاورزی، انسان‌ها به شکار و کشتار حیوانات وابسته بودند و از مغز بزرگ خود برای توسعه فناوری‌هایی استفاده می‌کردند که آن‌ها را قادر می‌ساخت حیوانات بسیار بزرگ‌تر و قدرت‌مندتر از خودشان را بکشند. هزاران سال شکار و مبارزه با حیوانات بزرگ مهاجم مستلزم تشکیل گروه‌های شکارچی بود که بذر ارتش‌های مدرن ما بودند. انسان‌ها، به‌ویژه مردان، همواره پیوندی قوی با هم‌زمان خود احساس کرده‌اند و آماده بوده‌اند تا همه چیز را برای منافع عمومی به خطر بیندازند و از هم‌نوعان خود در مواقع خطر محافظت کنند. کشتن ممکن است هم‌دلی ما را تحریک کند، اما در شکار، حمله و جنگ همین رفتارهای خشونت‌آمیز به‌عنوان فعالیت‌های مقدس تلقی می‌شوند.

در دوره کشاورزی، یک‌جانشینی و شکل‌گیری تمدن نیز جنگ و خشونت با انگیزه‌های جدید تداوم یافت: تسلط زمین‌داران بر دهقانان، نبرد برای افزایش قلمرو و مالکیت، رواج تجارت و کسب ثروت، و حفظ و حراست از اموال. دولت‌ها و طبقه جنگجویان تابع‌شان، برای حفظ امنیت و گسترش قلمرو تشکیل شدند و مشروعیت بخشیدن به دولت و کارگزارانش بر عهده طبقه روحانیان گذاشته شد. به این شکل، پیوندی دوباره میان جنگ، اخلاق رزمی و امر مقدس/دینی برقرار شد. درعین حال، جنبه‌هایی از حیات مذهبی نیز در تضاد با قوانین جنگ و خشونت قرار گرفت. حکیمان، پیامبران و عارفانی درون هر سنت دینی پدید آمدند که به



بی‌عدالتی و خشونت معترض بودند و پیروان خود را به صلح و پرهیز از خشونت دعوت می‌کردند. با این همه، نیروی نظامی برای ظهور دولت‌ها و درنهایت امپراتوری‌ها آن قدر ضروری بوده‌است که مورخان نظامی‌گری (میلیتاریسم) را نشانه تمدن می‌دانند و ادعا می‌کنند که بدون ارتش‌های منضبط، مطیع و قانون‌گرا جامعه بشری احتمالاً در سطح ابتدایی یا در جنگ‌هایی بی‌وقفه باقی می‌ماند و تضاد درونی بین انگیزه‌های صلح‌آمیز و وسایل خشونت‌آمیز حل نمی‌شد. از آن‌جاکه تمام ایدئولوژی‌های دولتی پیشامدرن از دین جدایی‌ناپذیر بودند، جنگ ناگزیر عنصری مقدس یافت. در واقع، هر سنت دینی بزرگ آن نهاد سیاسی را که در آن ظهور کرده، تأیید و دنبال کرده است. هیچ‌یک بدون حمایت یک دولت یا امپراتوری قدرت‌مند نظامی تبدیل به «دین جهانی» نشده‌است، و بنابراین، هر یک ملزم به حمایت و توسعه ایدئولوژی‌های دولت یا امپراتوری حامی خود بوده‌است. این مسئله در دنیای مدرن نیز تداوم یافته و معضلاتی را فراهم آورده که بیش از هر زمان دیگر دین را، به عنوان عامل مهمی در تبیین و ترویج خشونت، در معرض هجمه و انتقاد قرار داده‌است.

آرمسترانگ در انتهای دیباچه با اشاره به دوقطبی شدن جهان امروز می‌گوید اگر بخواهیم جامعه‌ای جهانی ایجاد کنیم که در آن همه مردم بتوانند در صلح و احترام متقابل با هم زندگی کنند، باید از دیدگاه‌هایی مثل «افسانه خشونت مذهبی» دست بکشیم. او در این کتاب تمرکز خود را بر سه دین ابراهیمی، یهودیت و مسیحیت و اسلام، قرار داده است، زیرا در دنیای مدرن بیشترین توجه‌ها و حساسیت‌ها به این ادیان است و این عقیده وجود دارد که اعتقاد به خدای واحد، بیش از هر اعتقادی، مستعد خشونت و نابردباری است.

او برای تبیین دیدگاه خود این کتاب را در سه بخش و سیزده فصل تنظیم کرده‌است. بخش نخست کتاب، «سراغ‌ها»، به پیدایش نخستین تمدن‌ها و توسعه سنت‌های دینی کهن از حدود ۱۶۰۰ تا ۲۲۰ پیش از میلاد می‌پردازد و تبیین می‌کند که این ادیان به‌رغم وابستگی به حکومت و سیاست، چگونه به خشونت و بی‌عدالتی امپراتوری‌ها واکنش نشان دادند. بخش دوم کتاب، «حفظ صلح»، بررسی می‌کند که چگونه ادیان بزرگ، از حدود ۲۰۰ پیش از میلاد تا ۱۵۰۰ میلادی، با واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی در حال تغییر سازگار شدند و آموزه‌ها، آیین‌ها و نهادهایی را توسعه دادند که هم از خشونت حمایت و هم در برابر آن مقاومت می‌کردند. بخش سوم کتاب، «تجدد»، با بررسی پیامدهای ظهور مدرنیته از حدود ۱۵۰۰



میلادی تاکنون توضیح می‌دهد که جهان مدرن چگونه سنت‌های دینی را به چالش کشیده و چگونه این سنت‌ها به اشکال جدید خشونت و رنجی که دنیای مدرن ایجاد کرده‌است، پاسخ می‌دهند.

فصل اول، «کشاورزان و گله‌داران»، دربارهٔ پیدایش اولین تمدن‌ها و نقش خشونت در شکل‌گیری و توسعهٔ آن‌هاست، دربارهٔ اینکه چگونه گذار از شکار و گردآوری به کشاورزی نظامی از خشونت ساختاری ایجاد کرد که با اتکا به آن، اقلیتی از نخبگان جامعه اکثریت دهقانان را استثمار و سرکوب می‌کردند. این فصل همچنین نشان می‌دهد چگونه دولت‌ها و امپراتوری‌های نخستین از جنگ به‌عنوان منبع درآمد و توسعه استفاده می‌کردند و چگونه دین با سیاست و خشونت آمیخته شد.

فصل دوم، «هند: طریق اشرافی»، بر آموزه‌های بودا و اوپانیساده‌ها تمرکز دارد. این فصل نشان می‌دهد که چگونه این آموزه‌ها خشونت و بی‌عدالتی جامعهٔ آریایی را به چالش می‌کشند و چگونه روش‌های زندگی مبتنی بر خرد، شفقت و هماهنگی را پیشنهاد می‌کنند. آرمسترانگ از نقش نظام طبقاتی (کاست)، مفهوم کارما، و عدم خشونت (آهیمسا) در دین و فرهنگ هند بحث می‌کند و با شرح روند یک‌جانشینی و روی آوردن قوم آریایی به کشاورزی، دربارهٔ تشکیل امپراتوری‌های هندی و ایرانی، طبقهٔ رزم‌آوران و خشونت‌های حاصل از این سبک زندگی توضیح می‌دهد. او شکل‌گیری و توسعهٔ هندوئیسم و بودیسم در هند و آیین زرتشت در ایران را بررسی می‌کند تا نشان دهد این ادیان چگونه با سیاست درهم‌تنیده بودند و خشونت و ستم دولت‌ها و امپراتوری‌های کشاورزی بیشتر پیامدی سیاسی بود تا دینی.

در فصل سوم، «چین: جنگ جویان و اربابان»، نویسنده بررسی می‌کند که چینی‌ها چگونه با چالش‌های جنگ، تهاجم و آشفتگی سیاسی برخورد کردند و فرهنگ پیچیده‌ای را توسعه دادند که برای هماهنگی، تعادل و انسانیت ارزش قائل بود. این فصل همچنین به نقش آیین کنفوسیوس و دائو، مفهوم تقدیر آسمانی، و آموزهٔ بی‌عملی (وو-وی) در دین و فرهنگ چینی می‌پردازد. بررسی اعمال و اعتقادات مذهبی آن‌ها مانند نیاکان‌پرستی، پیش‌گویی و قربانی‌کردن، و درنهایت، نقش آیین بودا در چین و چگونگی تطبیق و ادغام آن با سنت‌های دینی و فلسفی موجود و تأثیر آن بر توسعهٔ هنر، ادبیات و معنویت چینی از مباحث دیگر این فصل‌اند.



فصل چهارم، «وضع دشوار عبریان»، درباره‌ی خاستگاه اسرائیلیان باستان و مذهب و مواجهه‌ی آنان با خشونت و ستم دولت‌ها و امپراتوری‌های کشاورزی است. این فصل نشان می‌دهد که چگونه قوم بنی‌اسرائیل تلاش کردند تا بین انتقاد از دولت و خشونت آن و نیازشان به بقا و امنیت تعادل برقرار کنند. آرمسترانگ منشأ جنگ‌های مذهبی را با اسرائیلیان باستان و فتح کنعان از سوی آن‌ها آغاز می‌کند. همچنین حکومت و دین یهود و روایات کتاب مقدس از خشونت و پیامدهای الهیاتی و سیاسی آن را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد انبیای بنی‌اسرائیل چگونه خشونت و بی‌عدالتی جوامع خود را به چالش کشیدند و روش‌هایی برای زندگی مسالمت‌آمیز و توأم با خرد و مدارا پیشنهاد کردند.

در فصل پنجم، «عیسی: نه از این دنیا؟»، آرمسترانگ ابتدا به بحث از تولد مسیح و اوضاع اجتماعی-سیاسی زمان تولد او و ظهور مسیحیت می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه عیسی مقامات سیاسی و مذهبی زمان خود را به چالش می‌کشید و شیوه‌ای برای زندگی مبتنی بر عشق، بخشش و خشونت‌پرهیزی پیشنهاد می‌کرد. این فصل همچنین به مصلوب‌شدن و رستاخیز عیسی و معانی الهیاتی و تاریخی آن می‌پردازد.

سپس در فصل ششم، «بیزانس: تراژدی امپراتوری»، که به قدرت‌گرفتن مسیحیت می‌پردازد، نشان می‌دهد که چگونه امپراتوران بیزانس از دین برای توجیه خود و سرکوب اقلیت‌های مذهبی و مخالفان‌شان استفاده می‌کردند. همچنین مناقشات الهیاتی و سیاسی جهان مسیحیت از جمله شمایل‌شکنی، مفهوم «پسر» (فیلیوک) و جنگ‌های صلیبی را بررسی می‌کند. در این فصل همچنین نقش جنبش‌های رهبانی و عرفانی در بیزانس مطرح شده تا نشان دهد که چگونه این جنبش‌ها به دنبال تعمیق تجربه و درک دینی بودند و پرهیز از خشونت را در جست‌وجوی خدا تبلیغ و ترویج می‌کردند.

فصل بعدی، «وضعیت بغرنج مسلمانان»، درباره‌ی ظهور اسلام و رابطه‌ی آن با خشونت و ستم امپراتوری‌های بیزانس و ایران است. در این فصل، شرایط سیاسی و اجتماعی زمان پیامبر و خلفا، جنگ‌های داخلی و فتوحات، تشکیل حکومت‌های اسلامی، گسترش و سپس زوال امپراتوری اسلامی با ظهور مغولان و مسئله‌ی خشونت در حکومت‌های اسلامی بررسی می‌شود. به‌علاوه، نویسنده توسعه‌ی مفاهیم دفاع مقدس، شهادت، جهاد و زمینه‌های کلامی و تاریخی آن‌ها را توضیح می‌دهد.



فصل بعدی با عنوان «جنگ‌های صلیبی و جهاد» نشان می‌دهد که چگونه جنگ‌های صلیبی و جهاد هر دو تحت تأثیر واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی زمان خود قرار گرفته و چگونه هر دو از دین برای توجیه و برانگیختن خشونت استفاده کرده‌اند. این فصل همچنین از پیامدها و میراث جنگ‌های صلیبی و جهاد، مانند تبادل فرهنگی، درگیری‌های فرقه‌ای و تفاسیر مدرن سخن می‌گوید.

فصل نهم، «ظهور دین»، درباره شکل‌گیری و پیامدهای مفهوم مدرن دین و رابطه آن با خشونت و سرکوب دولت است. این فصل نشان می‌دهد که چگونه روشنگری و اصلاحات ایده جدیدی از دین به‌عنوان یک حوزه مجزا و خصوصی از زندگی بشر ایجاد کردند و چگونه این ایده به‌وسیله قدرت‌های استعماری بر سایر نقاط جهان تحمیل شد. همچنین نشان می‌دهد که چگونه این ایده سنت‌های دینی مردمان استعمارشده را تحریف کرد و به حاشیه راند و چگونه به ظهور سکولاریسم، ملی‌گرایی و بنیادگرایی کمک کرد.

فصل بعدی، «پیروزی سکولارها»، درباره تأثیر روشنگری و اصلاح‌طلبی بر مفهوم و نقش دین در دنیای مدرن است. آرمسترانگ نشان می‌دهد که چگونه دولت مدرن و خشونت انحصاری آن جایگزین دین به‌عنوان منبع اصلی هویت و انگیزه جنگ شد و چگونه ایدئولوژی‌های سکولار ناسیونالیسم، امپریالیسم و کمونیسم باعث سطح بی‌سابقه‌ای از خشونت و ویرانی شدند. همچنین نشان می‌دهد که چگونه افول دین و ظهور بی‌خدایی و سکولاریسم در دنیای مدرن سنت‌های مذهبی را به چالش کشید.

پس از آن در فصل «دین به مقابله می‌پردازد»، نویسنده نشان می‌دهد که چگونه واکنش برخی سنت‌های دینی در قبال برآمدن نیروهای سکولار منجر به ظهور بنیادگرایی، افراط‌گرایی و تروریسم شد و چگونه آن‌ها خشونت خود را به نام خدا توجیه کردند. از جمله به جنگ‌های میان مسلمانان و هندوها در هند و کشمیر، تحولات و انقلاب‌های خاورمیانه در دهه‌های گذشته، تشکیل اخوان‌المسلمین و جماعت اسلامی (پاکستان)، ظهور صهیونیسم و شهرک‌نشینان یهودی در اسرائیل، فعالیت‌های بنیادگرایان پروتستان در ایالات متحده، انقلاب اسلامی ایران و جنبش جهاد جهانی اشاره می‌کند.

در ادامه این بحث، در فصل «وحشت مقدس»، نویسنده تحلیلی مفصل از ظهور افراط‌گرایی مذهبی و خشونت در پاسخ به شکست‌های سکولاریسم و مدرنیته ارائه می‌کند تا نشان دهد



مذهب علت اصلی خشونت نیست، بلکه خود قربانی بی‌عدالتی‌های سیاسی و اقتصادی دولت‌هاست. او نشان می‌دهد که چگونه در ایران، افغانستان، اسرائیل، فلسطین و ایالات متحده از دین برای بسیج مقاومت، توجیه خشونت و ایجاد حس هویت و تعلق در مظلومان و به‌حاشیه‌رانده‌شدگان استفاده شده است. همچنین نقش رسانه‌ها و اینترنت را در گسترش و تقویت روایات وحشت مقدس و جهاد جهانی بررسی می‌کند.

آخرین فصل کتاب، «جهاد جهانی»، دربارهٔ ظهور خشونت مذهبی و تروریسم در اواخر سدهٔ بیستم و اوایل سدهٔ بیست‌ویکم، به‌ویژه در خاورمیانه و غرب است. نویسنده بررسی می‌کند که چگونه عوامل مختلفی مانند استعمار، ملی‌گرایی، مدرن‌سازی، جهانی‌سازی و سکولاریسم در ظهور و تندرو شدن گروه‌هایی مانند اخوان المسلمین، حماس، حزب‌الله، القاعده و داعش نقش داشته‌اند. او تحلیل می‌کند که این گروه‌ها چگونه مفهوم جهاد یا جنگ مقدس را برای توجیه اقدامات خود و جذب پیروان تفسیر و دست‌کاری کردند. آرمسترانگ می‌کوشد تا نشان دهد آنچه به‌عنوان خشونت و تروریسم دینی خوانده می‌شود بیش از هر چیز واکنشی است به جنگ سرد، سیاست‌های استعماری و خشونت و جنگ‌طلبی غربی‌ها و متحدان‌شان در خاورمیانه. به‌عقیدهٔ او، انگیزهٔ گروه‌های تندرو فقط مذهب نبود، بلکه ترکیب پیچیده‌ای از نارضایتی‌ها و خواسته‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روانی بود. نویسنده همچنین توضیح می‌دهد که چگونه سیاست‌های امریکا و متحدانش در خاورمیانه مانند حمایت از اسرائیل، حمله به عراق، و جنگ با تروریسم موجب افزایش نارضایتی و خشم مسلمانان و ایجاد زمینهٔ مساعدی برای افراط‌گرایی و تروریسم شده‌است. او از ظهور اسلام‌هراسی و از بین رفتن آزادی‌های مدنی به نام امنیت و مبارزه با تروریسم انتقاد می‌کند و در پایان خواستار رویکردی دلسوزانه‌تر و همدلانه‌تر به مسئلهٔ خشونت مذهبی، و گفت‌وگوی سازنده‌تر و محترمانه‌تر بین جهان اسلام و غرب است. او همچنین از رهبران مذهبی و جوامع می‌خواهد تا معنای واقعی و روح ایمان خود را بازیابند و صلح، عدالت و آشتی را ترویج کنند.

در مجموع، نویسنده در این کتاب اصرار دارد که اگرچه دین معمولاً خشونت ساختاری تمدن را توجیه و تأیید می‌کند، اما مرتب آن را زیر سؤال می‌برد و به چالش می‌کشد. البته او روشن نمی‌کند که سهم دین در تشدید و ترویج خشونت چه قدر است و آیا خشونت‌های ساختاری بدون اتکا به دین مجال گسترش و توجیه می‌یافتند یا نه. باید توجه داشت که رواج سکولاریسم



و فاصله‌گرفتن دین از سیاست نشان داد که دین فارغ از سیاست نیز ظرفیت خشونت‌ورزی و بسیج نیروهای مبارز و تکفیری را دارد، هرچند از سوی دیگر ظرفیت خشونت‌ورزی ایده‌های سکولار را نیز روشن کرد. آرمسترانگ به‌درستی از کشورهای مدرن غربی به دلیل تمایل به خشونت انتقاد و به حمایت غرب از رژیم‌های خودکامه‌ خاورمیانه به‌عنوان تهدیدی برای هویت‌های دینی اشاره می‌کند اما با اتخاذ رویکرد مدافعه‌گرانه نسبت به دین به ما اجازه نمی‌دهد که میزان رابطه دین با خشونت را از لحاظ تاریخی، چه در گذشته و چه در زمان حال، به‌درستی ارزیابی کنیم.

